

رویامو تو بساز

برخی کلمات مبهم شنیده می‌شدند؛ انگار که پای کسی روی سیم باشد. اشاره کردم دستش را بردارد. بالاخره قطع و وصلی صدا درست شد.

چند لحظه‌ای همه چیز خوب بود تا اینکه دیدم لب‌هایش همچنان تکان می‌خورند، اما من دیگر چیزی نمی‌شنوم. سروصدای اطراف آن قدر بلند بود که دیگر حرف زدن فایده‌ای نداشت. اصلاً حرف زدن وسط غذا درست هم نیست. اشاره کردم بس کند، اما متوجه نشد و لب‌هایش همچنان تکان می‌خوردند. دست‌هایش هم در هوا نقش مکمل را بازی می‌کردند که من مطلب را بهتر بفهمم. از همه بیشتر دلم برای دست‌ها می‌سوخت. دیگر نکفتم بس کند و کارش بی فایده است. شیطنتی که در آن لحظه سراغم آمده بود، اجازه می‌داد فقط با لیخند تماشايش کنم و سر تکان بدهم.

نگاهم را به چشم‌هایش دوخته بودم، اما دیگر آن‌ها را نمی‌دیدم. در دنیای افکار خودم بودم و پیش خودم می‌گفتم من می‌توانم از همه چیز فرار کنم و به چیز دیگری پناه ببرم. از شلوغی خیابان به کوچه پس‌کوچه‌های خلوت، از تیغ برنده آفتاب به سایه‌های خنک و دلچسب پیاده‌روها، از بی‌حوصلگی به فیلم‌ها و از فیلم‌ها به کتاب‌ها، از چیزی به چیز دیگر پناه می‌برم و سعی می‌کردم به دنبال آسایشی باشم که هر لحظه در حال تغییر بود و هر لحظه چیز جدیدی می‌خواست. همیشه توانسته‌ام پناه ببرم و بعد از آن اوضاع بهتر شده است؛ از سرمای بیرون به گوشه گرم اتاقم، از خشم به صبر، از ترس به رؤیا و رؤیایردازی‌های مکرر، از خستگی به انسان‌ها و از انسان‌ها به دوست‌ها، از تشنگی به آب، و از سیاهی به روشنی پناه می‌برم. از مرگ و از ترس، به زندگی کردن پناه می‌برم و از پستی به بلندی پناه می‌برم، یا از بلندی به پستی پناه می‌برم، نمی‌دانم؟ نمی‌دانم که پستی برای صفت‌های سرکش انسان چقدر می‌تواند خوب باشد و برای میل عجیبش به بزرگی چقدر بد و آزار دهنده! به هر حال شاید پستی و پذیرش آن است که مانع از طغیان می‌شود. من از همه چیز می‌توانم به چیز دیگری پناه ببرم، اما هیچ‌وقت نتوانسته‌ام از شر صداها به سکوت پناه ببرم. دستی جلوی صورتم حرکت کرد. خواهرم گفت: نظرت چیست؟

گفتم: غذايش خوشمزه بود.

گفت نه. واقعا نظرت را بگو. مسخره‌بازی در نیاور.

با خنده و بریده‌بریده برایش توضیح دادم که سعی کردم حرف زدنش را متوقف کنم، اما نشد. ادامه دادم: کاش دستگاهی بود که این صداها را مزاحم را قطع می‌کرد. اما نمی‌دانم چگونه؟

عینکش را بالا داد و گفت: خب، می‌شود صدای مزاحم را ضبط کرد و به دستگاه گفت فقط آن را قطع کند.

بعد سقلمه‌ای به من زد و همین‌طور که داشتیم از کافه خارج می‌شدیم، گفت: حالا گوش کن، جاهای مهمش را دوباره می‌گویم.



مشغول درس خواندن بودم که انواع و اقسام صداها گوش‌خراش به گوشم می‌رسیدند و همین اندک التفات و توجهم را که به زور و زحمت روی موضوع نگه داشته بودم، از بین می‌بردند؛ از صدای موتورسیکلت و ماشین‌ها بگیر تا صدای تلویزیون و صداهایی از فیلم‌هایی که در گوشی‌های موبایل می‌دیدند، می‌آمد. از همه بدتر همین گروه آخر بود که در آن‌ها معمولاً یک شخص کارشناس همه‌چیز است و در مورد هر چیزی نظر می‌دهد. یا اینکه شخصی از صبح تا شب در بازارها مشغول خرید است و دائماً می‌گوید حتماً بخرید و در مسابقه شرکت کنید و جایزه ببرید. یا آن یکی که همواره در حال خوردن است و با به‌نمایش گذاشتن برگه صورت حسابش فخر می‌فروشد و دیگری که طفل بیچاره از همه جا بی‌خبرش را در معرض نمایش عموم می‌گذارد و از این طریق پولش از پارو با آسان‌بر (آسانسور) بالا می‌رود. هر کدام تا جایی که ممکن است و می‌شود که باشد، از خود متشکرند و در ظاهر هم بسیار مهربان و به فکر مخاطب.

اما این مشکل آلودگی صوتی فقط به موقع درس خواندن ختم نمی‌شود. در مورد دیگری، با خواهرم در رستوران نشسته بودیم و او مشغول صحبت بود. دستی که زیر چانه‌اش گذاشته بود، صورتش را از شکل افتاده می‌کرد و

لطفاً اگر می‌توانید چنین دستگاهی بسازید، این لطف را از ما دریغ نکنید. وسیله‌ای که فقط یک بار لازم باشد به هر حرفی گوش بدهیم؛ دستگاهی هوشمند که شکل ظاهری اش مثلاً شبیه سمعک یا هدفون‌های بی‌سیم باشد. با آن هر صدایی را که دوست نداریم بشنوم ضبط کنیم و به حافظه دستگاه بسپاریم. سپس دستگاه با استفاده از طول موج صدا و شناسایی آن در محیط اطرافمان، آن صدا را فیلتر کند و به ما انسان‌ها آرامش و امکان این را هدیه دهد که فقط به صداهایی که می‌خواهیم، گوش بدهیم.



سفر کوله‌ای

تصور کنید شما ورزشکارید و روحیه ورزشکاری دارید. یا اهل گردش و سفر هستید و قصد دارید در طول تعطیلات مسیر مشخصی را با کوله سفر کنید. در این سفر چندروزه از هتل و مسافرخانه خبری نیست و همه مایحتاجتان را باید داخل کوله‌پشتی بخت‌برگشته‌تان بگذارید. آب و غذاهای کنسروی برای سه‌چهار روز، ظرف‌های سفری، کیسه خواب، لباس گرم، چادر، زیرانداز و... همه در کوله شما جا خوش می‌کنند.

راهی می‌شوید و از زیبایی‌های مسیر و مصاحبت با هم‌سفرهایتان لذت می‌برید. در این میان تنها چیزی که شما را آزار می‌دهد، سنگینی کوله‌پشتی است که بسته به مدت سفرتان معمولاً می‌تواند چیزی حدود ۱۳ تا ۱۸ کیلوگرم باشد. در بعضی سفرها گاهی از قاطر برای حمل بار استفاده می‌کنند، اما در سفر کوله‌ای، همان‌طور که از اسمش پیداست، کوله تا آخر سفر روی دوش شما خواهد بود. زیرا یا مسیر برای عبور

هیوان مناسب نیست، یا اصلاً از شانس خویش قاطری آنجا وجود ندارد که بار شما را ببرد. البته کوهنوردان و ورزشکاران اکثراً این وضعیت را با هر سختی تحمل می‌کنند، اما اگر می‌شد این قسمت حمل کوله را حذف کرد، احتمالاً افراد بیشتری، همان‌هایی که ورزش را دوست دارند هم، برای این سفرها داوطلب می‌شدند.

چیزی که می‌تواند این مشکل را حل کند، وسیله‌ای است که هم بتواند وزن بار سنگین را تحمل کند و هم به‌سختی راه فائق بیاید. مثلاً کوله‌مان را به چنگ و دندان بگیرد و در کنارمان پرواز کند و کنترلش به دست ما باشد. اگر بتوانید چنین ربات یا وسیله‌ای بسازید، افراد بیشتری را به انجام این مدل سفرها تشویق و موجب خوش‌حالی کوهنوردان و کوله‌گردها خواهید شد.